

نقد و بررسی کتاب آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟

حسین پوراحمدی میبدی*

امیر عباسی خوشکار**

چکیده

کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* به تحولات پس از یازده سپتامبر و جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل در دهه حاضر می‌پردازد. نای برای پرداختن به این مطلب نخست خطاب به نیروهای دولتی و غیردولتی رقیب آمریکا در عصر حاضر شامل چین، روسیه، برزیل، و هند مطالبی را بیان می‌دارد و سپس با نقد عملکرد و میزان قدرت هریک از دولت‌های فوق آن‌ها را خطر جدی برای آینده نزدیک آمریکا در جایگاه قدرت سلطه‌گر جهانی نمی‌داند، اما به راه‌بردهای آمریکا برای پیش‌نهاد می‌کند که در تعامل با قدرت‌های دولتی ذکر شده در پی حل معضلات مرتبط با امنیت ملی و امنیت جهانی به صورت چندجانبه تلاش کنند. نقد شکلی و روشی در کنار نقد محتوایی در قالب سه شاخص نقد ساختاری، نقد پویا قدرت، و نقد مفهوم قدرت مجموعه‌ای از نقدهای منظم و دسته‌بندی‌شده را تشکیل می‌دهند که هریک از آن‌ها در مقاله حاضر بحث و بررسی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: پایان قرن آمریکا، جوزف نای، نقد شکلی، نقد ساختاری، نقد پویا قدرت، نقد مفهوم قدرت.

* استاد روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، تهران

h_pourahmadi@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، khoshkar1392@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۶

۱. مقدمه

پیچیدگی و دشواری توصیف و تبیین تعاملات حاکم بر روابط بین‌الملل و وضعیت ساختار نظام بین‌الملل به‌طور خاص پس از روی‌دادهای یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ به ابهام و سردرگمی فکری و به‌دنبال آن تنوع تحلیل‌های سطح کلان و سطح خرد در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی منجر شد. متفکران غربی و آمریکایی برای تبیین و فهم دقیق‌تر تحولات پرشتاب سیاست بین‌الملل به انتشار آثار قلمی بسیاری اقدام کردند تا به تدوین تصویر دقیق‌تر از نظام بین‌الملل و مناسبات حاکم بر آن دست یابند. چالش‌های پیش‌روی سیاست خارجی آمریکا در سطح جهانی و منطقه‌ای و ابزارها و تکنیک‌های برخورد با معضلات پیش‌رو محور بسیاری از کتاب‌ها و مقالات اندیشمندان غربی و آمریکایی را دربر گرفته است. ایالات متحده آمریکا به‌دلیل تمرکز و تجمیع عناصر مهم قدرت نزد خود به‌صورت دولت هژمون، دولت سلطه‌گر، و دولت مداخله‌گر کانون نظریه‌پردازی و تصویرسازی‌های نظری و سیاسی را در محافل دانشگاهی غربی تشکیل داده است. نزد محققان روابط بین‌الملل، دوره جنگ سرد و تحولات پس از یازدهم سپتامبر بر مبنای توزیع قدرت عمدتاً مادی و واکنش غرب و آمریکا به معادلات پیچیده موجود ارزیابی شده است.

جوزف نای متفکر و دانشمند روابط بین‌الملل از جمله محققان حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است که با مطرح کردن مفهوم قدرت نرم و قدرت هوشمند در فهم دقیق‌تر نظام بین‌الملل و معضلات حاکم بر آن تلاش نظری بسیاری کرده است. نای علاوه بر مفهوم قدرت در حوزه معادلات ساختاری و جابه‌جایی قدرت در عصر پساجنگ سرد دارای دیدگاه‌های مهم و اثرگذاری است. کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* در همین چهارچوب نوشته شده است. انتشارات اختران این کتاب را به قلم جوزف نای و ترجمه غلامرضا علی‌بابایی در ۱۲۵ صفحه در سال ۱۳۹۵ چاپ کرده است. کتاب در هفت بخش سازمان‌دهی شده است. عنوان بخش‌های کتاب به‌ترتیب عبارت‌اند از: شکل‌گیری قرن آمریکا، افول آمریکا، چالش‌گران و افول نسبی، ظهور چین، افول مطلق: آیا آمریکا مانند روم است؟، جابه‌جایی‌های قدرت و پیچیدگی جهانی، و نتیجه‌ها. محور مباحث و بخش‌بندی‌های کتاب بر یک سؤال و پاسخ به آن استوار است. سؤالی که محتوای اصلی کتاب در جهت پاسخ به آن شکل گرفته است این است که آیا قدرت آمریکا در حال افول است و سایر قدرت‌ها جایگاه آمریکا را در رأس هرم قدرت خواهند گرفت؟ پاسخ نای به سؤال مذکور منفی است. وی بر این باور است که با وجود ضعف‌های آمریکا و تقویت

قدرت سایر رقبای اروپایی و آسیایی، این کشور در جهان پیچیده شده و چندلایه هنوز هم در اثرگذاری بر معادلات جهانی هم‌چون گذشته جایگاه بسیار بالایی دارد.

نای گرایش‌های فلسفی لیبرال و رویکردی متمایل به حزب دموکرات به سیاست دارد. وی استاد دانشکده حکومت‌داری کندی در دانشگاه هاروارد است و آثار مختلفی در زمینه روابط بین‌الملل منتشر کرده است. بیش‌تر آثار وی درباره قدرت و امنیت است. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: *رهبری رؤسای جمهور و خلق عصر آمریکا* (۲۰۱۳)، *قدرت نرم: ابزار موفقیت در سیاست جهانی* (۲۰۰۴)، *بازی قدرت* (۲۰۰۴)، *تناقض در قدرت آمریکا* (۲۰۰۲)، *فهم منازعات بین‌المللی* (۱۹۹۳)، و *مجموعه قدرت در عصر اطلاعات جهانی* (۲۰۰۴) و تعدادی از کتاب‌ها و مقالات دیگر که به چاپ رسانده است. از جمله مسئولیت‌هایی که وی برعهده داشته است می‌توان به معاون وزیر دفاع در امور امنیت بین‌الملل، رئیس شورای اطلاعات ملی، مسئول منع اشاعه سلاح‌های هسته‌ای در دولت جیمی کارتر، و رئیس مشترک کمیسیون دوحزبی قدرت هوشمند در مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی اشاره کرد. نای ضمن مسئولیت‌های دانشگاهی و اجرایی در مقام مشاور مقامات رسمی ایفای نقش کرده است. به‌علاوه از وی برای ارائه نظر و مشورت در جلسات سیاسی داخلی و بین‌المللی دعوت می‌شود (قاسمی ۱۳۹۶: ۲۷۷).

در مقاله پیش‌رو در بخش اول به خلاصه‌ای از کتاب خواهیم پرداخت. بخش دوم نقد شکلی و روشی کتاب را دربر می‌گیرد. بخش سوم به نقد محتوایی کتاب در سه بخش نقد ساختاری، نقد پویش قدرت، و نقد مفهوم قدرت می‌پردازد. در پایان با جمع‌بندی مقاله در قالب بخش نتیجه‌گیری مقاله به پایان می‌رسد. روش گردآوری داده‌ها اسنادی... کتاب‌خانه‌ای و روش تحلیل مورد استفاده نوشتار پیش‌رو تبیینی - انتقادی است.

۲. معرفی کتاب

کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* در ۱۲۵ صفحه در سال ۱۳۹۵ با ترجمه غلامرضا علی‌بابایی در هفت بخش از سوی انتشارات اختران به بازار کتاب آمد. نای در بخش اول کتاب با عنوان شکل‌گیری قرن آمریکا تاریخ شکل‌گیری و آغاز قدرت‌نمایی آمریکا را دهه ۱۹۳۰ می‌داند. نای بر این باور است که قبل‌تر از آن تولید ناخالص آمریکا از دیگر کشورها بالاتر بود، اما به دلیل سیاست‌های انزواطلبانه آمریکا نمی‌توان آن مقطع را آغاز قرن آمریکا نامید. نای در همین بخش آغاز قرن آمریکا را این‌گونه توصیف می‌کند.

اگر گزاره‌گویی را کنار نهمیم، باید توجه داشت که وودرو ویلسون در سال ۱۹۱۷ دست به سنت‌شکنی زد و برای نخستین‌بار سربازان به وطن برگشتند آمریکا به حال عادی بازگشت. اگرچه ایالات متحده در این زمان عاملی مهم در موازنه جهانی قدرت بود در دهه ۱۹۳۰ به شدت انزوای طلب شد. از همین رو دقیق‌تر آن است که شروع قرن را از زمان وودرو فرانکلین روزولت به صحنه جنگ جهانی دوم بدانیم (نای ۱۳۹۵: ۱۵).

به نظر نای دوران جنگ سرد را به دلیل وجود بلوک شرق باید دوران نیمه‌هژمونی آمریکا قلمداد کرد.

منتقدان خاطر نشان می‌کنند که در اسطوره‌شناسی سیاسی هژمونی آمریکا همیشه خیالات بسیاری با واقعیات آمیخته شده است و به‌واقع هرگز نه یک نظم جهانی، بلکه بیش‌تر گروهی از دولت‌های هم‌فکر عمدتاً با مرکزیت آمریکا و اروپای غربی وجود داشته و این گروه همیشه تأثیر مثبتی بر دیگران نهاده است. به‌گفته هنری کیسینجر هرگز نظمی حقیقتاً جهانی وجود نداشته است. از آن‌جاکه کشورهای بزرگ دنیا چین، هند، اندونزی، و بلوک شوروی خارج از این حلقه بودند نظم جهانی آمریکا در واقع کم‌تر از نیمی از جهان را دربر می‌گرفت و آمریکا از لحاظ موازنه نظامی جهانی یک قدرت هژمونیک نبود. در زمینه اقتصاد نیز رهبری آمریکا نهادها، قواعد، و روال‌هایی به‌وجود آورد که بر اقتصاد جهان حاکم شد، اما فقط بر نیمی از آن. بنابراین، احتمالاً دقیق‌تر آن است که حالت مزبور را نوعی نیمه‌هژمونی بنامیم (همان: ۱۹).

نای در بخش دوم کتاب با عنوان افول آمریکا با بررسی نظریه‌های مکیندر، مدلسکی، والراشتاین، و هانتینگتون (همان: ۲۵-۲۷) قطعیت آن‌ها را در جابه‌جایی قدرت‌های بزرگ زیر سؤال می‌برد و ضمن نقد آن‌ها و پذیرش افول نسبی آمریکا وعده بررسی دلایل بقای قدرت برتری طلبانه آمریکا را در بخش‌های بعدی می‌دهد. در بخش سوم چالش‌گران احتمالی و ائتلاف میان آن‌ها در تضعیف قدرت برتر آمریکا بحث شده است. اروپا، ژاپن، روسیه، هند، و برزیل نامزدهای احتمالی‌اند که به‌تنهایی یا ائتلافی از آن‌ها ممکن است به برتری آمریکا و قرن آمریکا پایان دهند. منابع قدرت مورد بررسی نای برای ارزیابی رفتار و جابه‌جایی قدرت میان قدرت‌های بزرگ جمعیت، قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، تکنولوژی، و قدرت نرم است. جوزف نای اروپا را در حوزه تکنولوژی و سایبری در تعیین استانداردهای جهانی صاحب قدرت می‌داند، اما به دلایل جمعیتی، اقتصادی، و پژوهشی و آموزشی رقیب جدی برای آمریکا نمی‌بیند. ژاپن و روسیه به‌دلیل مسائل جمعیتی، روسیه به‌دلیل وابستگی به صادرات مواد خام و سوخت‌های فسیلی، و هند و برزیل به‌دلیل اقتصاد

فاقد کیفیت تکنولوژیکی و آموزش و پرورش ضعیف از توانایی رقابت با آمریکا برخوردار نیستند (همان: ۳۱-۴۵).

بخش چهارم کتاب با عنوان ظهور چین به ارزیابی توانایی ساختاری چین در به چالش کشیدن برتری قدرت آمریکا اختصاص دارد. نای عمق بازارهای مالی و سطح پایین تکنولوژی و نوآوری‌های صنعتی را عامل مهمی می‌داند که چین را نسبت به آمریکا در سطوح پایین‌تر قدرت قرار می‌دهد.

چینی‌ها نگران آن هستند که کشورشان هنوز باید به یک کشور تجاری به‌راستی قوی تبدیل شود، زیرا تجارت در زمینه خدمات بی‌رقم است. بسیاری از صادرات از ارزش افزوده پایینی برخوردارند و چین فاقد مارک‌های تجاری معروف در مقایسه با قدرت‌های تجاری نظیر ایالات متحده و آلمان است (۱۹ مارک معروف از ۲۵ مارک برتر جهان آمریکایی است). در مورد شرکت‌های فراملی ۴۶ درصد از ۵۰۰ شرکت برتر جهان متعلق به آمریکایی‌هاست. به‌سختی دیگر تجارت چین بزرگ‌تر است، ولی نسبت به اقتصاد ایالات متحده یا آلمان پیشرفتگی کم‌تری دارد (همان: ۵۰).

فقدان پایگاه‌های نظامی برون‌مرزی و شبکه متحدین منطقه‌ای و جهانی از دلایل ضعف چین در ابعاد سیاسی و نظامی ذکر شده است. درگیری‌های منطقه‌ای و مرزی چین با همسایگانش مانع دیگری است که جلوی برابری قدرت چین با آمریکا را می‌گیرد. نای این درگیری‌ها را در صفحه ۶۱ کتاب این چنین عنوان می‌کند:

ظهور قدرت چین در آسیا مورد مناقشه هند و ژاپن و نیز همسایگان کوچک‌تر نظیر ویتنام است و این امتیازی مهم برای ایالات متحده در زمینه قدرت پدید می‌آورد. اتحاد ایالات متحده و ژاپن در ۱۹۹۶، کلیتون و هاشی موتو بر آن، به‌منزله اساس ثبات شرق آسیا در دوران پس از جنگ سرد تأکید مجدد نهاد سدی مهم در برابر بلندپروازی‌های چین است و نیز چنین است بهبود روابط آمریکا و هند و روابط ژاپن و هند (همان: ۶۱).

نای در بخش پنجم ضمن به چالش کشیدن نظر طرفداران افول آمریکا احتمال کاهش قدرت آمریکا در آینده را با افول روم در قالب مقایسه در مسائل داخلی هر دو قدرت در ابعاد جامعه و فرهنگ، اقتصاد، و نهادهای سیاسی بررسی می‌کند. نای دلایل افول روم را در مسائل داخلی می‌داند. «روم زمانی از درون پوسید که مردم اعتماد خود را به فرهنگ و نهادهایشان از دست دادند، نخبگان بر سر کنترل قدرت به جنگ با یکدیگر برخاستند، فساد فزونی گرفت، و اقتصاد از رشد بازماند (همان: ۶۷). در حوزه مسائل جامعه و فرهنگ نای بر این باور است که:

ایالات متحده مشکلات اجتماعی بسیاری دارد، اما به‌نظر نمی‌رسد این مشکلات به‌طور تک‌بعدی بدتر شوند. بعضی از مسائل اجتماعی حتی رو به کاهش است نظیر جرم و جنایت، نرخ طلاق، و نرخ بارداری در نوجوانی. اگرچه بر سر مسائلی نظیر ازدواج هم‌جنس‌گرایان و سقط جنین نزاع‌هایی فرهنگی درگرفته است، نظرخواهی‌ها بر افزایش عمومی مدارا گواهی می‌دهد (همان: ۶۸).

رشد اقتصادی باثبات آمریکا سرآمدی در حوزه تکنولوژی و تقویت منابع فسیلی به‌منظور صادرات و خودکفایی در مصرف سوخت‌های فسیلی ازجمله عناصر برتری آمریکا در حوزه تکنولوژی و اقتصادی نسبت به سایر رقباست. نای در خلاصه‌ای فشرده این برتری را این‌گونه تشریح می‌کند:

اقتصاد آمریکا اگرچه نسبت به گذشته رشد کم‌تری دارد نوآوری خود را با کاربرد و تجاری‌کردن تکنولوژی حفظ می‌کند و این به‌سبب فرهنگ کارآفرینی و خطرپذیری سنجیده در صنعت، سرمایه، و سنت روابط نزدیک میان صنعت و دانشگاه‌های برتر جهان است. ایالات متحده رهبری تحقیق و توسعه را در جهان در دست دارد و در تکنولوژی‌های جدید سایبری، ناتو، بیو، و انرژی پیش‌گام است (همان: ۸۴).

جمع‌بندی نای در مبحث کلان جابه‌جایی قدرت در بخش ششم ارائه شده است. به‌نظر نای در قرن کنونی دو جابه‌جایی قدرت در حال وقوع است.

انتقال قدرت میان دولت‌ها از غرب به شرق و دورشدن قدرت از حکومت‌ها و انتشار آن میان کنش‌گران غیردولتی بر اثر انقلاب اطلاعاتی جهانی. پیش‌تر گفتم نخستین جابه‌جایی یعنی انتقال قدرت میان دولت‌ها احتمالاً به مرکزیت آمریکا در توازن جهانی قدرت در سی سال آینده خدشه‌ای وارد نخواهد کرد (همان: ۸۵).

نای ضمن تأکید بر عدم برابری شاخص‌های اقتصادی، نظامی، جمعیتی، و تکنولوژیکی آمریکا و رقبایش در قسمت دوم استدلال خود سایر قدرت‌ها را فاقد توانایی در ارائه کالاها و دارایی‌های عمومی برای بقای ثبات و نظم جهانی می‌داند. وی با ذکر مثال بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ می‌نویسد:

ایالات متحده بزرگ‌ترین کشور در نظام بین‌الملل باقی خواهد ماند و به‌جرئت بزرگ‌ترین کشوری است که سازمان‌دهی تولید دارایی‌های جمعی جهانی را رهبری می‌کند. رهبری آمریکا در مورد برخی از دارایی‌های نظامی و اقتصادی چه‌بسا

تاحد زیادی پاسخگو باشد. برای نمونه نیروی دریایی آمریکا در پاس‌داری از قانون دریاها نقشی مهم دارد و همان‌طور که در بحران ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ دیدیم ذخیره فدرال واپسین پشتوانه وام‌دهنده و مایه امنیت و اطمینان است (همان: ۹۸).

در تصویر نهایی ذهن راه‌برد پردازش از نظام بین‌الملل در دوره کنونی اذعان به برتری آمریکا نسبت به سایر قدرت‌های رقیب آن است، اما راه‌حل مشکلات کنونی را در تعاملات چندجانبه و پرهیز از یک‌جانبه‌گرایی می‌داند. وی می‌نویسد:

اما در مورد مسائل فراملی جدید اگرچه رهبری آمریکا اهمیت دارد، همان‌گونه که پیش‌تر نشان دادیم موفقیت نیازمند همکاری سایر کشورهاست. بدین اعتبار قدرت به بازی مجموع مثبت بدل می‌شود. اگر قرار است قرن آمریکا ادامه یابد اندیشیدن برحسب قدرت آمریکا روی دیگران کافی نیست. باید هم‌چنین به کاربرد قدرت برای رسیدن به اهداف مشترک اندیشید که متضمن مشارکت در قدرت با دیگران است. در بسیاری از مسائل فراملی توان‌مندسازی دیگران ممکن است ایالات متحده را در اجرای اهدافش یاری دهد. شبکه‌ها و ارتباط در این جهان به منبع مهمی برای قدرت کارآمد بدل می‌شود. قرن آمریکا به اعتبار مرکزیت ایالات متحده در توازن قدرت و رهبریت آمریکا در تولید دارایی‌های عمومی ادامه خواهد یافت، اما با ظاهری متفاوت با آنچه در نیمه پایانی قرن گذشته شاهد بودیم (همان: ۹۹).

۳. نقد شکلی و روشی

نقد شکلی و روشی در چند شاخص خلاصه و بررسی می‌شود که به تعدادی از آن‌ها اشاره خواهد شد. در نقد شکلی و روشی نخست کیفیت فنی و ظاهری اثر را که شامل حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ، صحافی، و قطع کتاب است بیان خواهیم کرد. صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ، صحافی، و قطع کتاب در وضعیت بسیار خوبی قرار دارد و با مطالعه مستمر کتاب دچار گسیختگی و کاهش کیفیت ظاهر کتاب نخواهد شد. از لحاظ رعایت تکنیک‌های ویرایش و نگارش، کتاب فاقد غلط‌های رایج است و برای خواننده زحمت قرائت و یادگیری بهتر مطالب را ایجاد نمی‌کند. در کنار موارد مثبت فوق، برگردان فارسی کتاب نیز از امتیاز بالایی برخوردار است و مترجم اثر سعی کرده است تا متن را با استفاده از مفاهیم کلیدی و تخصصی حوزه مطالعات روابط بین‌الملل ترجمه کند. بنابراین، متن کتاب برای متخصصان و دانشجویان رشته روابط بین‌الملل، علوم سیاسی، و مطالعات منطقه‌ای بسیار مفید و آموزنده خواهد بود.

عنوان کتاب، نام مؤلف، و نام مترجم با دو رنگ سفید و زرد نوشته شده است و در نگاه اول سریعاً به صورت صحیح و برجسته شده خواننده می‌شود و برای خواننده از این لحاظ دشواری را ایجاد نمی‌کند، اما در طرح روی جلد کتاب سربازی را می‌بینیم که به ظاهر شکست خورده است و دچار درماندگی و یأس شده است. این طرح با مدعای نویسنده کتاب مبنی بر استمرار قدرت آمریکا در دهه دوم قرن بیست و یکم همخوانی ندارد. بنابراین، طرح روی جلد کتاب محتوای کتاب را نمایندگی نمی‌کند و دوگانگی را میان محتوا و طرح روی جلد در پایان مطالعه کتاب به ذهن خواننده متبادر می‌سازد. نظم منطقی و ارتباط فصول با یکدیگر از جمله امتیازات مثبت دیگری است که قلم نای به خود اختصاص داده است. جوزف نای با چهارچوب نظری جاب‌جایی قدرت و نقد آن شروع می‌کند و در فصول بعدی با نقد قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، و قدرت نرم رقباي محتمل آینده آمریکا در نظام بین‌الملل استدلال خود را ادامه می‌دهد و در پایان با طرح پیشنهادی به سیاستمداران و طراحان راهبرد سیاست خارجی آمریکا در قالب ترغیب آنها به استفاده از چندجانبه‌گرایی کتاب را به پایان می‌برد. منابع و ارجاعات در پایان کتاب به صورت فصل به فصل آورده شده است، اما کتاب به دلیل تأکید بر آمار و ارقام از ضعف فقدان نمودار و جدول رنج می‌برد و تعدادی از آمارهای ارائه شده دارای ارجاعات دقیق نیستند. برای مثال، در صفحه ۷۰ کتاب نای درباره مهاجران خارجی به قضاوت‌های مبتنی بر آمار دست زده است و به منابع آماری اشاره‌ای نکرده است.

جوزف نای در این کتاب به روش خاصی اشاره نکرده است، اما از محتوای کتاب این گونه برداشت می‌شود که روش مورد استفاده وی تجربه‌گرایی و رفتارگرایی است. وی از آمار و ارقام و تبیین مادی قدرت به صورت اثرگذاری‌های مادی در اغلب مباحث کتاب بهره برده است و از این جهت به دلیل عدم استفاده از رویکردهای انتقادی و تفسیری به پدیده قدرت و مناسبات حاکم بر روابط بین‌الملل مشمول نقدهایی می‌شود که به رویکرد جریان اصلی روابط بین‌الملل و تجربه‌گرایی محافظه‌کار وارد آمده است.

۴. نقد محتوایی

در بخش نقد محتوایی سه شاخص را برای محتوای کتاب و ایده‌های حاضر در آن در نظر گرفته‌ایم. شاخص اول نقد ساختاری است، شاخص دوم نقد پویا قدرت و شاخص سوم نقد مفهوم قدرت است.

۱,۴ نقد ساختاری

پس از پایان جنگ سرد و خاتمه نظام دوقطبی اجماع محققان روابط بین‌الملل بر سر ساختار نظام بین‌الملل شکل نگرفت و مباحث فکری گسترده‌ای بر سر تک‌قطبی یا چندقطبی بودن نظام بین‌الملل در گرفت. در کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* نای ضمن رد هژمون بودن آمریکا قدرت برتری آمریکا را پذیرفته است و نظام بین‌الملل را دارای قدرت‌های بزرگی می‌داند که در آن آمریکا از سایر قدرت‌ها بزرگ‌تر است و با فاصله در رأس هرم قدرت قرار دارد. این مدعای نای با توجه به تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل نوعی جانب‌داری سیاسی و دارای جهت‌گیری ملی‌گرایانه است. ساموئل هانتینگتون (۱۹۹۹ Huntington) جهان پساجنگ سرد را جهان چندقطبی واقعی دانسته است. رابرت کاگان (۲۰۱۲ Kagan) عقیده‌ای مشابه هانتینگتون دارد. ایکنبری (ایکنبری ۱۳۸۳) جهان را به صورت متکثر و جهانی پراکنده می‌داند که قدرت به صورت سهام‌های پراکنده دست به دست و تکثیر می‌شود و ابرقدرتی باقی نخواهد ماند. نیال فرگوسن (۲۰۰۴ Ferguson)، برژینسکی (۲۰۱۲ Brzezinski)، و هاس (۲۰۰۸ Hass) نیز به جهان چندقطبی یا بدون قطب باور دارند. کنت والتز در مقاله «واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد» بر آن است که ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد یک ساختار تک‌قطبی است که در آن ایالات متحده آمریکا قدرت بلامنزاع است، اما به نظر وی نظام تک‌قطبی از بی‌ثبات‌ترین نظام‌هاست که در پایان به یک موازنه‌جویی در برابر قدرت هژمون خواهد انجامید. دیدگاه والتز در مورد بی‌ثباتی نظام تک‌قطبی به دو دلیل تقسیم‌بندی می‌شود. اول این‌که دولت هژمون مایل به تقبل وظایف و مسئولیت‌های بیش‌تری است که در درازمدت آن را تضعیف خواهد کرد. دوم آن‌که اصل حاکم بر نظام بین‌المللی آنارشی است که این خود باعث می‌گردد که اگر کشور هژمون حتی با ملایمت رفتار کند سایر کشورها هم‌چنان در هراس از نیروی مهارنشده قدرت متمرکز به سر می‌برند (ایکنبری ۱۳۸۳: ۵۵).

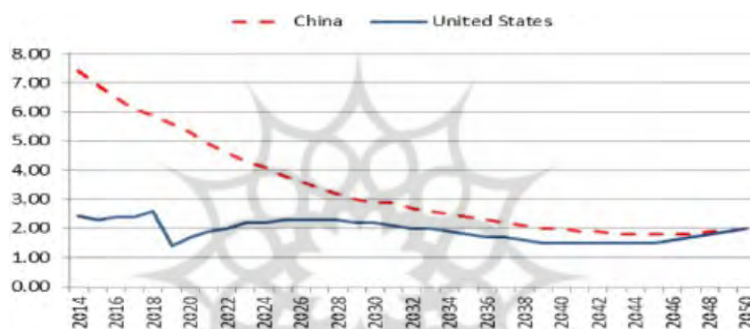
عده‌ای از محققان مانند ولفورث به نظام تک‌قطبی باور دارند. ویلیام سی ولفورث در مقاله «ثبات در جهان تک‌قطبی» ضمن توصیف ساختار نظام بین‌المللی به‌منزله نظام تک‌قطبی بر آن است که غلبه کامل آمریکا مانع از بازگشت به حالت موازنه قواست. به نظر وی هیچ قدرت عظیم دیگری در موقعیتی نیست که بتواند یک سیاست تفوق‌آمیز را در جهت جنگ یا رقابت درازمدت با ایالات متحده پیش ببرد و هیچ‌یک جرئت ندارند عملی انجام دهند که رویارویی و دشمنی آمریکا را متوجه خود کنند. به همین علت

برخلاف والتز او به این استدلال می‌اندیشد که نظام تک‌قطبی یک نظام باثبات است. او تک‌قطبی بودن را ساختاری می‌داند که در آن توانایی‌های یک دولت از ایجاد موازنه جلوگیری می‌کند. نکته شایان اهمیت در دیدگاه وی تمیز میان امپراتوری جهانی و تک‌قطبی است. او معتقد است که در نظام تک‌قطبی قدرت آن‌چنان متمرکز در دست یک دولت نیست که به امپراتوری جهانی بینجامد (ولفورت ۱۹۹۹: ۹)، اما بسیاری از محققان با افول آمریکا و حرکت به سمت نظام چندقطبی یا بدون قطب موافق‌اند. کیگان تحلیل‌گر نومحافظه‌کار آمریکایی اعلام افول آمریکا را زود هنگام قلمداد کرده است و علت آن را نیز اسطوره‌ای به گذشته می‌داند. به اعتقاد وی نوعی انتقال قدرت اقتصادی از غرب به شرق صورت پذیرفته است، اما این انتقال چندان به زیان آمریکا نبوده و سهم این کشور از تولید ناخالص داخلی جهان در چهار دهه گذشته تداوم داشته است. وانگهی قدرت‌یابی اقتصادی چین عمدتاً موقعیت ژاپن و اروپا را تحت‌الشعاع قرار داده است. وی در کتاب *جهان آمریکا ساخته معتقد است قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا تداوم یافته و هیچ ملتی حتی چین نمی‌تواند از آن پیشی بگیرد* (Kagan ۲۰۱۲).

با افول آمریکا رواج مفاهیمی مانند جهان چندقطبی، انتقال قدرت از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام، عصر آسیایی نظام بین‌الملل، جهان پساآمریکایی، و جهان پساغربی در ادبیات سیاست جهانی از این واقعیت نوظهور حکایت داشت. نوسان و جابه‌جایی میان دو ره‌یافت خوش‌بینانه و بدبینانه در جهان غرب نسبت به نظام بین‌الملل به موازات آن‌که بازتاب واقعیت‌های تاریخی نوپدید در عرصه‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی بود موجب شد که ادبیات و فضای حاکم بر روابط بین‌الملل نیز دچار تحول شود. در همین چهارچوب بحران مالی و اقتصادی جهانی فصل جدیدی در روند قدرت‌نمایی بازیگران در حال ظهور گشود. قدرت‌های عضو بریکس از فردای این بحران با تشدید همکاری سیاسی با یکدیگر در صدد اثرگذاری بر سیاست و اقتصاد جهانی برآمده‌اند. هم‌زمان جای‌گزینی غیررسمی گروه بیست به‌جای گروه هفت به‌منزله مهم‌ترین نهاد همکاری اقتصادی بین‌المللی پی‌آمد بحران اقتصادی و نشانه جابه‌جایی ژئواکونومیکی شاخص‌های قدرت از اروپا و اقیانوس اطلس به آسیا و اقیانوس آرام بوده است. بدین‌سان بحران اقتصادی و روندهای پیاپی آن به نهادینه‌شدن جایگاه قدرت‌های نوظهور شتاب بخشیده است (Renard ۲۰۰۹). در واقعیت‌های آماری تولید ناخالص ملی چین در سال ۲۰۱۳ برابر با ۱۳/۶ تریلیون دلار بوده که معادل ۸۰/۹ درصد از تولید ناخالص ملی آمریکا در همان سال است. بر این اساس، سهم چین از تولید ناخالص جهانی ۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۵/۴ درصد در سال

۲۰۱۳ افزایش یافته است. در حالی که سهم ایالات متحده از تولید ناخالص جهان از ۲۴/۳ درصد در سال ۱۹۹۹ به ۱۹ درصد در سال ۲۰۱۳ کاهش داشته است (<http://www.worldbank.org>, Accessed on: ۲۰۱۵/۳/۱۱).

والراشتاین (۲۰۰۳) از دیگر محققان روابط بین‌الملل است که قائل به افول آمریکاست. وی سه مقطع زمانی را برای اوج‌گیری و افول آمریکا بیان می‌دارد. این سه مقطع عبارت‌اند از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ دوره برتری هژمون آمریکا، از ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۱ دوره کاهش قدرت و افول آمریکا، و از سال ۲۰۰۱ تاکنون ادامه افول آمریکا. وی دوره حاضر را امتداد نزول قدرت سابقاً هژمون‌شده آمریکا می‌داند.



نمودار ۱. نرخ رشد واقعی تولید ناخالص داخلی چین و ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۴ و

چشم‌انداز ۲۰۵۰ (www.worldbank.org, Accessed on: ۲۰۱۵/۳/۱۱)

۲,۴ نقد پویش قدرت

در شاخص دوم نقد محتوایی یعنی نقد پویش قدرت به سراغ مدعای نویسنده کتاب درباره نوع و نحوه تعامل قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای بر سر قدرت می‌رویم. نای به دلیل نگاه‌های لیبرالی و اقتصادی به روابط بین‌الملل برای همکاری به منظور حفظ و بسط سلطه آمریکا اولویت راهبردی قائل است. وی «قدرت با دیگران را بر قدرت بر دیگران» ترجیح می‌دهد. نقدی که می‌توان بر این مدعای نای وارد دانست به دلایل همکاری و میزان همکاری آمریکا و سایر قدرت‌ها بازمی‌گردد. نای دلیل همکاری را برای استمرار سلطه آمریکا و حل معضلات امنیتی آن ضروری می‌داند، اما به نظر نگارندگان دلیل همکاری نه از موضع برتری آمریکا، بلکه به دلیل قرارگرفتن آمریکا در موضع ضعف است. وقایع بعد از شکست‌های آمریکا پس از سال ۲۰۰۳ در عراق و توسعه‌طلبی روسیه در شرق اروپا و

اوکراین قرار گرفتن آمریکا را در موضع ضعف و دست دوستی این کشور به سمت سایر متحدان غربی و منطقه‌ای آن نشان می‌دهد. در کنار دلیل همکاری بایستی به میزان همکاری میان آمریکا و سایر قدرت‌های غربی و منطقه‌ای اشاره کرد. نای با رویکردی لیبرال برای برقراری و ادامه‌دار شدن همکاری خوش‌بین است، اما تحولات حاضر در صحنه جهانی این مدعا را با چالش جدی روبه‌رو ساخته است. به‌طور خاص با رویکرد ترامپ به سیاست و اقتصاد جهانی نگاه متساهلانه نای به همکاری متعارض با سیاست خارجی عملی آمریکا جلوه می‌نماید.

در حوزه مسائل داخلی، آمریکا با معضلات بغرنج‌تر از آنچه نای بیان می‌کند روبه‌رو است. در آخرین بررسی شاخص دموکراسی که مجله *اکنومیسیت* منتشر کرده است آمریکا، به دلیل از دست رفتن اعتماد عمومی به نهادهای سیاسی در این کشور، عنوان دموکراسی کامل را از دست داده و در دسته دموکراسی‌های معیوب جای گرفته است. حقوق مدنی و آزادی رسانه‌ای در دوران ترامپ تضعیف شده و واپس‌گرایی دموکراسی سرعت بالایی داشته است. بحران در نظام سرمایه‌داری، بالا بودن آمار فقر، مشکلات اجتماعی و خانوادگی، رشد جنبش‌های اجتماعی جدید مانند وال‌استریت، و گسترش آمریکاستیزی خصوصاً در کشورهای واقع در خاورمیانه بیان‌گر افول تدریجی قدرت آمریکا است. فوکویاما در سال ۲۰۱۴ برای نشان دادن تغییر ایده‌های خود کتاب *نظم و زوال سیاسی* را نوشت و به تحولاتی چون انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و ظهور خانواده‌هایی چون بوش و کلینتون در عرصه سیاسی کشور به‌منزله نشانه‌هایی از زوال دموکراسی آمریکا استناد کرد.

در حوزه مسائل سیاست خارجی، پویای قدرت همکاری جویانه مدنظر نای با مسائل چندی روبه‌رو است. درباره ظهور و خیزش قدرت چین مسائل شکل پیچیده‌تری را به خود گرفته است. لیبرال‌ها بر این باورند که چین کماکان در محیط و فضایی که نظام بین‌الملل برای این کشور ایجاد کرده است به‌شیوه صلح‌آمیز ظهور یافته است و به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز خواهد پرداخت. چین به مزایای نظام بین‌الملل موجود پی برده است و به چالش‌گری با سلسله‌مراتب بین‌المللی و ایجاد نظام بین‌الملل بدیل نخواهد پرداخت. رئالیست‌ها اما از رقابت فشرده میان دو طرف سخن به میان آورده‌اند. به‌باور آن‌ها دغدغه‌های امنیتی آمریکا با آرایش نظامی چین تشدید شده و آمریکا به سهم خود درصدد تضمین نفوذ استراتژیک خود در منطقه از ره‌گذر تقویت روابط موجود با ژاپن، کره جنوبی، و تایوان برآمده و به توسعه روابط با هند پرداخته است (Glaser ۲۰۱۱).

از دیدگاه رئالیست‌ها، در صورت حفظ نرخ و آهنگ رشد اقتصادی و قدرت مالی بین‌المللی چین، رقابت امنیتی معنادار بین چین و آمریکا اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. حتی برخی بر این باورند که بر مبنای نظریه معمای امنیتی این رقابت به جهان دوقطبی دیگری منجر خواهد شد. در این وضعیت افزون‌بر چین، آمریکا و سایر دولت‌های منطقه نیز در صدد موازنه قدرت بر خواهند آمد. از این منظر دلیلی وجود ندارد که چین مشی و رفتاری متفاوت از سایر قدرت‌های بزرگ را در پیش گیرد. رفتار چین در قبال بحران‌ها و موضوعات سیاسی و امنیتی حوزه پیرامونی این کشور گویای این واقعیت است که چینی‌ها در صدد اعمال حاکمیت بر حوزه نفوذ خود هستند و این رفتار می‌تواند سرانجام به نوعی منازعه منجر شود. رئالیست‌ها قدرت‌یابی چین را در قالب آموزه‌های سیاست قدرت محور بررسی کرده‌اند و خواهان اتخاذ سیاست‌های موازنه قدرت و مهار در رویارویی با این کشورند، اما لیبرال‌ها چین را بازیگری تلقی می‌کنند که به دلیل وابستگی متقابل اقتصادی و تقسیم کار بین‌المللی اقتصادی و تجاری به قدرت‌های سنتی پیوسته و تمایلی به زوال نظم اقتصادی موجود ندارد و تعامل با آن به نهادهای سازنده نظم موجود کمک می‌کند. بر همین مبنای، در عرصه سیاست‌گذاری نیز طیفی بهره‌جویی تمام‌عیار از ظرفیت نظامی امکانات و موقعیت آمریکا برای مهار قدرت‌های نوظهور از جمله چین را خواهان‌اند و طیفی دیگر جابجایی قدرت جهانی را فرصتی برای ایجاد مبنایی جدید برای نظم جهانی مبتنی بر همکاری تلقی می‌کنند (Zakaria ۲۰۰۸).

آمریکا با چالش‌های متعدد درون‌سیستمی و برون‌سیستمی در قبال چین روبه‌رو است و از دوران نومحافظه‌کاران از اوج قدرت خود واپس نشسته است. پیدایی فضای بدبینی در این کشور نیز حاصل این تحول است. کاهش سهم آمریکا در تولید ناخالص جهانی، افزایش مشکلات اقتصادی مانند نرخ بالای بیکاری، کاهش اعتبار، نفوذ مالی جهانی آسیب‌پذیر شدن دلار، کسری بودجه ملی، گسترش استراتژیک نابه‌سامان، و پی‌آمدهای جهانی شدن از جمله تشدید وابستگی متقابل چالش‌های جدی این کشور به حساب می‌آیند. این چالش‌ها رفاه و امنیت آمریکا را بیش از گذشته به سایر قطب‌های جهان از جمله چین وابسته کرده است. این شرایط سبب شد تا آمریکا از پیش‌برد سیاست تجدیدنظرطلبی در نظام بین‌المللی بازماند و سیاست حفظ وضع موجود را در کانون تحرکات بین‌المللی خود قرار دهد. چالش‌های سیاست‌های تک‌قطبی و آغاز بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ آمریکا و جهان غرب بار دیگر موضوع افول نسبی قدرت این کشور را به مضمون اصلی مناظره‌های سیاست بین‌الملل تبدیل کرده است.

حرکت سایر قدرت‌ها برای موازنه‌جویی در برابر آمریکا در حوزه‌های مختلف وجود دارد. راهبرد اغلب قدرت‌های بزرگ برای مهار آمریکا را می‌توان تحت مفهوم موازنه نرم خلاصه کرد. در این چهارچوب موازنه‌دهنده نرم سعی می‌کند با ایجاد شرایط سخت‌تر برای دولت در حال رهبری یا ائتلافش از طریق افزایش هزینه‌های حفظ وضع موجود از طریق زیر اقدام کند: الف) عدم پذیرش سرزمینی، ب) دیپلماسی گیرانداختن، ج) تقویت قدرت اقتصادی، د) عزم راسخ برای موازنه (رضایی ۱۳۸۷: ۲۸۶). موازنه نرم دارای دو شکل درونی و بیرونی است. در شکل درونی به بسیج منابع درونی و همچنین تلاش‌های سیاسی، اقتصادی، و نظامی یک دولت با هدف افزایش توانایی برای رویارویی با تهدیدهای مطرح‌شده از سوی قدرت برتر تأکید می‌شود. تقویت قدرت اقتصادی در این سطح بررسی می‌شود. در حالی که در شکل بیرونی بر تلاش‌های دیپلماتیک از قبیل اقدامات مبتنی بر همکاری‌های موقت و همکاری در نهادهای بین‌المللی از طریق ابزارهای مشروعیت‌زدایی و عدم واگذاری سرزمین متمرکز می‌شود. در همین قالب چین با کمک بریکس می‌تواند به تمامی نقاطی که دسترسی ندارد دست یابد و بیش‌ازپیش قدرت خود را در صحنه جهانی گسترش دهد و در جهت چندقطبی شدن نظم جهانی حرکت کند که در حقیقت این امر می‌تواند به کاهش تنش، افزایش همکاری، تثبیت و ارتقای جایگاه چین و بریکس در عرصه جهانی منجر گردد و آمریکا را در جایگاه مدعی تک‌قطب جهانی با چالش مواجه کند، زیرا افزایش قدرت چانه‌زنی چین و ظهور سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قدرت آمریکا را محدود می‌کند و مقبولیت جهانی قدرت‌های در حال ظهور را در صحنه بین‌الملل در مقابل آمریکا بهبود می‌بخشد (دهشیری و بهرامی ۱۳۹۴: ۵۳).

۳،۴ نقد مفهوم قدرت

قدرت و سلسله‌مراتب برآمده از آن جوهره برتری‌جویی و سلطه کنونی آمریکا را در نظام بین‌الملل تشکیل می‌دهد. نقدی که به مفهوم قدرت مورداستفاده در کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* وارد می‌شود استفاده مضیق و اغلب مادی از مفهوم قدرت به صورت «قدرت به‌مثابه منابع» است. هرچند نای به قدرت نرم و اهمیت آن اشاراتی دارد، بار اصلی بحث و استدلال خود را از تعاملات مبتنی بر قدرت در نظام جهانی برعهده محاسبات مادی از قدرت می‌گذارد. در چهارچوب تحلیل نای قدرت در قالب منابع نظامی، اقتصادی، جمعیتی، علمی، و نرم دسته‌بندی می‌شود. در کنار مادی بودن قدرت و نقد به آن، بایستی نقد

دومی را نیز به رویکرد نظری نای به قدرت وارد دانست و آن این است که نای قدرت را ارتباطی نمی‌بیند و آن را به منابع قدرت محدود می‌کند.

قدرت نزد محققان روابط بین‌الملل در چهارچوب‌های مفهومی متنوعی بحث و بررسی شده است. ریموند دوال و میکائیل بارنت در کتاب *قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل* چهار نوع قدرت اجباری، نهادی، ساختاری، و مولد را شناسایی کرده‌اند. جیمز روزنا در کتاب *قدرت نرم* به قدرت نرم و سخت اشاره کرده است و لیفین و برخی دیگر در کتاب *تکنولوژی‌های اطلاعاتی و تغییر دامنه قدرت جهانی بر اهمیت فراقدرت در عصر کنونی* تأکید کرده‌اند. بالدوین در کتاب *راه‌نمای روابط بین‌الملل* به قدرت رابطه‌ای و قدرت عناصر ملی اشاره کرده است (وحیدی ۱۳۸۶: ۷۱۱). ارگانسکی قدرت را در قالب دو بعد مثبت و منفی تعریف می‌کند و بر این اساس دو نوع قدرت مثبت و منفی را مطرح می‌کند. قدرت مثبت توانایی ملت در وادار ساختن ملت دیگر به اقدامی خاص است، در حالی که در امور بین‌الملل صورت کلی قدرت در قالب قدرت منفی است و آن عبارت است از توانایی ملتی در بازداشتن ملت دیگر از اقداماتی که به نظر ملت اولی نامطلوب می‌نماید. غالباً هر کشوری بایستی از حداقل قدرت منفی برخوردار باشد که بدین وسیله کشورهای دیگر را از مداخله جدی در امور داخلی خود بازدارد. بر این اساس، زمانی که از قدرت یک کشور صحبت به میان می‌آید هر دو بعد قدرت مدنظر است و شامل قدرت مثبت بازیگر در اعمال نفوذ بر دیگری و قدرت منفی یعنی جلوگیری از نفوذ ملت دیگر است (ارگانسکی ۱۳۵۴: ۱۴۴).

بر اساس دیدگاه مورگنتاؤ (۱۳۷۴) بین چهار نوع قدرت تمایز مفهومی و عملی وجود دارد. قدرت و نفوذ، قدرت و زور، قدرت قابل استفاده و غیرقابل استفاده، و قدرت مشروع و نامشروع. قدرت از دیدگاه ریمون ارون (۱۹۷۳) عبارت است از قدرت توان‌مندی برای اقدام یا نابود ساختن. وقتی افراد قدرت خود را در رابطه دیگران اعمال می‌کنند مفهوم واقع سیاست تجلی می‌یابد. رابرت دال (۱۹۵۷) (Dohl) قدرت را نوعی اعمال زور می‌داند که A بر B وارد می‌آورد تا کاری را انجام دهد، در صورتی که B به میل خود این کار را انجام نمی‌داد. رویکردی که بر عناصر قدرت ملی تأکید دارد گاهی اوقات منابع قدرت را با قدرت یکسان می‌گیرد. مشکل این رویکرد این است که آنچه کارکرد قدرت در یک موقعیت ارزیابی می‌شود ممکن است استعداد قدرت در موقعیت دیگر فرض شود. برای مثال ذخایر نظامی که موجب بازدارندگی در مقابل یک کشور می‌شود ممکن است هم‌زمان موجب شروع مسابقه تسلیحاتی با کشور دیگر شود. بنابراین، صحبت در مورد قدرت

کشورها بر حسب منابع و توانایی بدون توجه به مشخص کردن دامنه و قلمرو آن بی‌معنی است (وحیدی ۱۳۸۶: ۷۰۰).

در دوره گسترش شبکه‌های اطلاعاتی و شبکه‌ای شدن قدرت و مناسبات حاکم بر نظام بین‌الملل، قدرت به مفهوم تحمیل اراده در سیستم نوین بسیار پیچیده‌تر شده و از ویژگی ارتباطی برخوردار شده است. به این مفهوم که بدون نیاز به قدرت سخت‌افزاری از طریق شیوه‌های نرم‌افزاری نیز می‌توان بر رفتار دیگران اثرگذار بود و آن‌ها را به پذیرش اراده خود مجبور کرد. به عبارتی در سیرپلتیک سامان‌دهی قدرت نیز پیچیده شده است و سیستم‌های اتحاد و ائتلاف و موازنه قوای سستی از کارایی چندانی برخوردار نخواهند بود و نکته دیگر این‌که ماهیت قدرت را باید در ارتباطات جست‌وجو کرد. بنابراین کسانی دارای قدرت تصور می‌شوند که بر پیام‌های موجود در کانال‌های مختلف ارتباطی استیلا و برتری یابند و بتوانند کنترل را از طریق کنترل بر فرایند ارتباطات عملی سازند؛ به عبارتی مفهوم سیرپلتیک جای‌گزین رئال‌پلتیک شده است (Rothkopf ۱۹۹۸: ۳۵۹).

۵. نتیجه‌گیری

کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* از جمله آثار قلمی محققان آمریکایی و غربی است که به‌منظور تبیین وضعیت آمریکا در ساختار نظام بین‌الملل نوشته شده است. جوزف نای در این کتاب از ساختار نظام بین‌الملل در دوره پسا یازده سپتامبر به‌صورت هرمی تصویرسازی نظری ارائه کرده است که در آن آمریکا در رأس هرم قدرت قرار دارد. نای در کتاب خود تهدید سایر دولت‌ها را در جهت برابری آن‌ها با قدرت آمریکا جدی می‌گیرد، اما خطر را نزدیک نمی‌بیند. نای توزیع قدرت در نظام بین‌الملل را به‌صورت هرمی و در رأس آن آمریکا می‌بیند؛ بنابراین در ادامه مطالب خود ضمن بهره‌بردن از مفهوم قدرت، به‌صورت قدرت به‌مثابه منابع، راهبردهایی را برای بقای آمریکا در رأس هرم قدرت پیش‌نهاد می‌کند. قدرت در چهارچوب مفهومی نای به‌صورت اغلب مادی و در قالب قدرت نظامی، اقتصادی، جمعیتی، علمی، و تاحدودی قدرت نرم تعریف می‌شود.

نقد محتوایی به کتاب در سه شاخص نقد ساختاری، نقد پویای قدرت، و نقد مفهوم قدرت انجام شد. در نقد ساختاری به آثار دیگر محققان روابط بین‌الملل که به توزیع قدرت بر مبنای چندقطبی یا فاقد قطب بودن نظام بین‌الملل اشاره داشتند، پرداختیم. در نقد پویای قدرت درباره موانع همکاری میان قدرت‌های بزرگ و معضلات داخلی آمریکا مطالبی را

ارائه کردیم و استدلال کردیم که رقابت اقتصادی و امنیتی میان چین و آمریکا با وجود نگاه‌های همکاری‌جویانه لیبرال‌ها با موانع بسیاری روبه‌رو است. در نقد مفهوم قدرت و جنبه ارتباطی بودن قدرت در عصر شبکه‌ای شدن مناسبات بین‌المللی و فرارفتن از تحلیل مفهوم قدرت بر مبنای ارزیابی منابع مادی قدرت نقدهایی را به رویکرد نای درباره مفهوم قدرت بیان کردیم. کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* در کنار نقدهای ذکر شده برای مطالعه دانشجویان و متخصصان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به منظور آشنایی با دیدگاه‌های لیبرالیستی در روابط بین‌الملل مفید و آموزنده است.

از زاویه دید ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی و ایرانی کتاب *آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟* منبعی توصیفی از نگاه محقق است که کشورش در مقام قدرت بزرگ جهانی در حال افول است و نگارنده کتاب دغدغه ابقا و تداوم سلطه آمریکا را در سر دارد و با همین دغدغه صفحاتی را نگاشته است. ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های نای با رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل در ابعاد احترام به حقوق برابر کشورهای مستقل و آزاد جهان و همچنین نفی رابطه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر منافات دارد. بقای قدرت یک کشور به هزینه نابودی و تحت سلطه قرار دادن سایر دولت‌ها با هنجارها و ارزش‌های سیاست اسلامی در تضاد محتوایی قرار دارد. بنابراین، اثر مذکور فقط در حوزه شناخت رویکرد محقق از کشور سلطه‌جو می‌تواند مفید و پرثمر باشد.

کتاب‌نامه

- ارگانسکی، ای. اف. ک. (۱۳۵۴)، *سیاست جهان*، ترجمه محمود فرهودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ایکنبری، جی جان. (۱۳۸۳)، *تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابرار معاصر تهران.
- دهشیری، محمدرضا و زهرا بهرامی (۱۳۹۴)، «نگاه استراتژیک چین به بریکس»، فصل‌نامه سیاست دفاعی، ش ۶۷.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، *راهبرد یاس*، ش ۱۶، زمستان.
- قاسمی، حاکم (۱۳۹۶)، «نقدی بر کتاب آینده قدرت یا آینده ایالات متحده آمریکا؟»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۷، ش ۸.
- مورگنتاؤ، هانس جی. (۱۳۷۴)، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

نای، جوزف (۱۳۹۵)، آیا قرن آمریکا به پایان رسیده است؟، ترجمه غلامرضا علی‌بابایی، تهران: اختران.
وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۶)، «فراتکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»، فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی، س ۱۰، ش ۴، ش مسلسل ۳۸، زمستان.

- Aron, Raymon (۱۹۷۳), *Peace and War: A Theory of International Relations*, Anchor Press.
- Babones, Salvatore (۲۰۱۵), "Review of Joseph s. nye is the American Century Over?", *Journal of World-Systems Research*, vol. ۲۱, no. ۲.
- Barnett, Michael and Raymond Duvall (۲۰۰۵), *Power in Global Governance*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Barnett, Michael and Raymond Duvall (۲۰۰۵), "Power in International Politics", *International Organization*, no. ۵۹.
- Brzezinski, Zbigniew (۲۰۱۲), *Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power*, New York: Basic Books.
- Chandra, Vikash (۲۰۱۵), *Is the American Century Over?*, Cambridge and Malden: Policy Press.
- Etzioni, Amitai (۲۰۱۳), "The Devolution of American Power", *The Fletcher Forum of World Affairs*, vol. ۳۷, Winter.
- Hass, Richard (۲۰۰۸), "The Age of Nonpolarity: What will Follow U.S Dominance", *Foreign Affairs*, vol. ۸۷, ۳. Huntington, Samuel (۱۹۹۹), "The Lonely Super Power", *Foreign Affairs*, vol. ۷۸, ۲.
- Kegan, Robert (۲۰۱۲), *The World America Made*, New York: Alfred A. Knopf.
- Naill, Ferguson (۲۰۰۴), "A World without Power", *Foreign Policy*, vol. ۱۴۳.
- Renard, Tomas (۲۰۰۹), "The Coming Order: Strategic and Geopolitical Impacts of the Economic Crisis", *World Politics Review*, vol. ۱, no. ۳.
- Rothkopf, David (۱۹۹۸), "Cyberpolitik: The Changing Nature of Power in the Information Age", *Journal of International Affairs*, vol. ۵۱, no. ۲, Spring.
- Wallerstein, Immanuel (۲۰۰۶), "New Left Review", NLR ۴۰, July/August.
- Wallerstein, Immanuel (۲۰۰۳), *The Decline of American Power the U.S in a Chaotic World*, The New Press.
- Zakaria, Fareed (۲۰۰۸), *The Post American World and the Rise of the Rest*, New York: w.w Norton.
- <http://www.worldbank.org>, Accessed on: ۲۰۱۵/۳/۱۱